

نامه پاریسی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۲

ویژه‌نامه بزرگداشت حکیم ناصرخسرو قبادیانی

شهریورماه ۱۳۸۲ - دوشنبه

شعر و شاعران در دیوان ناصرخسرو

سیدعلی اصغر میرباقری فرد^۱

بسیاری از شاعران درباره این که شعر و شاعر مطلوب کیست در شعر خود معیارهایی ارائه کرده و براساس آنها کوشیده‌اند طبع خود را بیازمایند. طبیعی است که دیدگاه همه سخنوران درباره شعر و شاعر یکسان نیست و هر یک از منظری متفاوت به این موضوع نگریسته‌اند. شناخت این معیارها، که گاه با صراحت بیان شده و گاه از صراحت خالی است، برای تحلیل سبک این سخنوران ضروری است، زیرا هر یک برای شعر مطلوب ویژگیهایی برشمرده و برای شاعر خوب اهداف و وظایفی تبیین کرده‌اند. از چند طریق می‌توان با دیدگاه هر سخنور درباره شعر آشنا شد. یکی از این راهها بررسی و تحلیل اشارات شاعران به دیگر سخنورانی است که در اشعار خود به آنها توجه نشان داده‌اند. هر شاعری در سروده‌های خویش از شاعران دیگر نام می‌برد و به ویژگیها و اوصاف آنها اشاره می‌کند و گاهی آنها را می‌ستاید و زمانی به رد و نقد آنها می‌پردازد. بررسی این که چه شاعرانی مورد توجه قرار گرفته‌اند و دلایل توجه به آنها چه بوده است ما را به نتایجی می‌رساند که دیدگاه هر سخنور را درباره شعر و شاعر روشن می‌سازد.

ناصرخسرو از جمله شاعرانی است که در دیوان خود به برخی از سخنوران اشاره کرده و به دلایل مختلف و با انگیزه‌های متفاوت از آنان نام برده است. این مقاله بر آن است که ضمن بررسی و تحلیل این موضوع دیدگاههای این شاعر را درباره شعر و شاعر تبیین کند.

ناصرخسرو در دیوان خود از این شش شاعر نام برده و به ویژگیها و خصائص شعر آنها اشاره کرده است: بحتری، عنصری، جریر، حسان، رودکی و کسایی. ترکیب نام این سخنوران در شعر ناصرخسرو معنادار است. او از دو جنبه به این شاعران توجه نشان داده است: الف. هنر شاعری و برخورداری از طبع روان؛ ب. محتوا و مضمون شعر.

عده‌ای از این سخنوران تنها به این دلیل مورد توجه ناصرخسرو قرار گرفتند که از طبع روان برخوردار و در شاعری به استادی شهرت یافته بودند. در میان این شش شاعر ناصرخسرو به بحتری و جریر تنها از منظر اول، یعنی هنر شاعری، نگریسته و شهرت آنان را در استادی سخن در نظر داشته است. از ولید بن عبید طایبی (۲۰۵ - ۲۸۴ ق) معروف به بحتری، که از شاعران بزرگ عرب و از مدیحه‌سرایان متوکل خلیفه عباسی به شمار می‌رفت^۱ در سروده‌های ناصرخسرو چنین یاد شده است:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بحتری را

(دیوان، ۱۴۴)

شاعر در این بیت بیان می‌کند طبع و قریحه وی در سرودن شعر عربی مانند طبع روان بحتری است. او از جریر بن عطیه (۲۸ - ۱۱۰ ق) نیز، که در کنار فرزدق و اخطل از بزرگترین شاعران عرب در دوره اسلامی محسوب می‌شود، دو بار نام می‌برد و هر دو بار نیز بر همین موضوع، یعنی استادی جریر در شعر، اشاره می‌کند:

نظام سخن را خداوند دو جهان دل عنصری داد و طبع جریرم

(دیوان، ۴۴۵)

چون نیاموختی چه دانی گفت؟ که به تعلیم شد جلیل جریر

(دیوان، ۱۹۵)

۱. برای تفصیل نک: معجم الابداء، ۵/ ۵۷۰-۵۷۷.

در میان این شاعران عنصری و حسان از دو جنبه، یعنی هم از جهت لفظ و ظاهر شعر و هم از حیث مضمون و محتوا، مورد توجه ناصر خسرو قرار گرفته‌اند. البته در اشارات ناصر خسرو دو تفاوت میان عنصری و حسان دیده می‌شود: یکی آن که علت توجه این شاعر به عنصری بیشتر به لفظ و ظاهر شعر مربوط است، در حالی که حسان بیشتر از جهت مضمون شعر، منظور نظر واقع شده‌است. دوم آن که ناصر خسرو، حسان را در هر دو جنبه تأیید می‌کند و عنصری را تنها از حیث ظاهر شعر و استادی در سخن.

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری (متوفی ۴۳۱ ق) امیر شاعران دربار محمود و مسعود عزنوی بوده و بسیاری از سخنوران بزرگ در روزگار او در دوره‌های بعد به هنر شاعری وی اشاره کرده و او را استاد سخن دانسته‌اند.^۱ از جمله منوچهری، از معاصران وی، می‌گوید:

اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غش و جانش بی‌فتن

شعر او چون طبع او همه بی‌تکلف همه بدیع

طبع او چون شعر او هم باملاحت هم حسن^۲

با توجه به آوازه‌ای که عنصری در شعر پیدا کرده بود، ناصر خسرو نیز جایگاه رفیعی برای او در سخنوری قائل بود و وی را استاد شعر می‌دانست. از این رو هرگاه سخنور یمگان از شاعران بزرگ عرب یاد کرده، در مقابل از عنصری نیز به عنوان استاد شعر فارسی نام برده است:

بخوان هر دو دیوان من تا ببینی یکی گشته با عنصری بختی را

نظام سخن را خداوند دو جهان دل عنصری داد و طبع جریرم

همچنین درباره طبع روان او می‌گوید:

ای حجت زمین خراسان به شعر زهد جز طبع عنصریت نشاید خادمی

(دیوان، ۴۵۹)

چنان که گفته شد عنصری تا زمانی برای ناصر خسرو استاد شعر محسوب می‌شود که تنها جنبه‌های لفظی و ظاهری سخن او منظور نظر باشد؛ وقتی از محتوا و مضمون شعر سخن به میان می‌آید شعر وی مقبول ناصر خسرو نیست:

۱. برای تفصیل نک: باب الالباب ۲/ ۲۹-۳۲؛ تذکرة الشعراء، صص ۳۶-۳۷.

۲. دیوان منوچهری، ص ۸۰.

پسندۀ است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را؟

(دیوان، ۱۴۳)

حسان بن المنذر الانصاری الخزر جی از دیگر شاعرانی است که ناصر خسرو به او علاقه زیادی نشان داده است. جز در این بیت که سخنور یمگان به ظاهر شعر و حسان اشاره می‌کند:

ای حجت، علم و حکمت لقمان بگزار به لفظ خوب حسّانی

(دیوان، ۶۰)

در جاهای دیگر تنها به مضمون شعر وی علاقه نشان داده است. ناصر خسرو در همه ابیاتی که از حسان نام برده خود را به او مانند کرده و مدح آل رسول (ص) را وجه شبه میان خود و او برشمرده است.

حسان از مخضرمین به شمار می‌رفت. وی زبانش را مانند شمشیر برای دفاع از اسلام به کار گرفت و به سبب مدح پیامبر (ص) به شاعر رسول خدا شهرت یافت. ناصر خسرو هم در روزگاری می‌زیست که خلفای فاطمی بر سریر قدرت بودند و او آنها را فرزندان و جانشینان پیامبر (ص) دانست. از این رو برای تبلیغ مذهب آنان هر خطری را به جان خرید و خود را در یمگان محصور ساخت و شعر خویش را برای ستایش آنان، به ویژه خلیفه هشتم یعنی المستنصر بالله، به کار گرفت. با این اوصاف وی خود را حسان دیگری می‌دید که چند سده پس از او راهش را دنبال می‌کرد و از زبان و قدرت سخنوری خود برای مدح آل پیامبر (ص) بهره می‌برد:

مرا حسان او خوانند ایراک من از احسان او گشتم چو حسان

(دیوان، ۱۰۹)

دقترم پر ز مدیح تو و جدّ توست که من از عدل و ز احسانت چو حسانم

(دیوان، ۱۹۸)

چو با دانا سخن گویی سخن نیکو شود زیرا

که جز در مدح پیغمبر نشد نیکو سخن حسان

(دیوان، ۲۹۲)

جان را ز بهر مدحت آل رسول گه رودکی و گاهی حسان کسَم
(دیوان، ۳۷۲)

بر حکمت و بر مدحت اولاد پیمبر اشعار همی گوی به هر وقت چو حسان
(دیوان، ۴۸۷)

در میان سروده‌های ناصر خسرو نام ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی (متوفی ۳۲۹ ق) نیز به چشم می‌خورد. گرچه رودکی شاعری است که شعر فارسی توسط او کمال یافته^۱ و شاعران بزرگی وی را به استادی ستوده و با القابی چون «سر شاعران» و «سلطان شاعران» از او یاد کرده‌اند،^۲ اما به نظر می‌رسد آنچه سبب شده ناصر خسرو به او توجه کند این موضوع نیست یا حداقل علت یا علت‌های دیگری نیز در انجام این کار مؤثر بوده‌اند. از تنها بیتی که ناصر خسرو در آن به رودکی اشاره کرده برمی‌آید مضامین شعری این شاعر نابینا مورد توجه وی قرار گرفته است. در منابع و تذکره‌ها درباره رودکی اشاراتی وجود دارد که در این بحث نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. بر اساس این مطالب، رودکی از جمله کسانی است که به اسماعیلیه و کیش فاطمی گرایید و به تبلیغ آیین آنها پرداخت. عوفی روایت می‌کند که معروف بلخی درباره او گفته است.

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندز جهان به کس مگرو جز به فاطمی^۳

علاوه بر این بیت، درباره زندگی رودکی حوادثی روایت شده که برخی از محققان آنها را نشانه‌های اعتقاد رودکی به کیش اسماعیلیه دانسته‌اند. مثلاً محرومیت‌هایی که در پایان عمر در زندگی رودکی راه یافت و همچنین این که به روایتی او را در همین ایام نابینا ساختند، می‌تواند دلیلی باشد بر اعتقادات وی که به سبب آنها مغضوب مخالفان اسماعیلیه واقع شد.^۴ اگر این روایتها درست باشد، واقعیت مهمی آشکار می‌شود که بی‌تردید در جلب توجه ناصر خسرو به رودکی مؤثر بوده است. زیرا ناصر خسرو این شاعر را از جهت اعتقادی با خود همسو می‌دیده است. با توجه به این که بخش زیادی از سروده‌های رودکی امروز در

۱. سخن و سخنوران، ص ۱۸.

۲. برای آشنایی با نظر دیگر شاعران درباره رودکی نک: لباب الالباب، ۲/ ۷-۶.

۳. لباب الالباب، ۲/ ۶.

۴. برای تفصیل نک: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ص ۴۰۴ تاریخ ادبیات ایران، صص ۲۳۴-۲۳۶.

تاریخ ادبی ایران، ۱/ ۶۶۵-۶۶۶.

دست نیست، شاید در روزگار ناصرخسرو اشعاری از این شاعر هنوز موجود بوده که اعتقادات وی را آشکار می‌ساخته است. در هر حال در این بیت:

جان راز بهر مدحت آل رسول گسه رودکئی و گاهی حسان کنم

روشن است که سخنور یمگان به محتوای سروده‌های رودکی توجه داشته است. آخرین شاعری که ناصرخسرو از او مکرر نام برده، حکیم ابوالحسن کسایی مروزی (۳۴۱ - ۳۹۱ق) است. نام کسایی در دیوان ناصرخسرو رنگ و بوی دیگری دارد و به نظر می‌رسد انگیزه شاعر یمگان از بیان نام این شاعر متفاوت با ذکر نام دیگر شاعران بوده است. هر چند در این باره بعداً به تفصیل سخن گفته خواهد شد، اما اینجا به اجمال اشاره می‌گردد که اولاً ناصرخسرو بیش از هر شاعر دیگری از کسایی نام برده و ثانیاً در تمام این ابیات به رد و نقد سخن او پرداخته و بدون گذشت شعر وی را کهنه و بی‌روتق خوانده است. او درباره کسایی چنین می‌سراید:

گر سخنهای کسایی شده پیرند و ضعیف

سخن حجت باقوت و تازه و برناست

(دیوان، ۲۳)

تا تو به دل بنده امام زمانی بنده اشعار توست شعر کسایی

(دیوان، ۹۲)

دیبه رومی است سخنهای او گر سخن شهره کسایی کساست

(دیوان، ۱۰۱)

با نوسخان او کهن گشت آن شهره مقالت کسایی

(دیوان، ۲۶۲)

تو شعرهای حجت برخویشتن به حجت

برخوان اگر کهن گشت آن گفته کسایی

(دیوان، ۳۳۲)

سوی شعر حجت گرای ای پسر اگر هیچ در خاطر تو ضیاست

که دیبای رومی است اشعار او اگر شعر فاضل‌کسایی کساست
(دیوان، ۴۳۰)

شعر شدی گسر بشنیدی ز شرم شعر تو بر پشت کسایی کساش
(دیوان، ۴۳۳)

پژمرد بدین شعر تو آن شعر کسایی این گنبد گردان که برآورد بدین سان؟
(دیوان، ۴۸۷)

گر به خواب اندر کسایی دیدی این دیبای من
سوده کردی شرم و خجلت مر کسایی را کسا
(دیوان، ۴۹۷)

تامل در اشارات ناصر خسرو دربارهٔ دیگر شاعران علاوه بر مطالبی که گفته شد چند نکتهٔ دیگر را نیز آشکار می‌کند:

الف. نیمی از این شاعران پارسی‌گوی و نیمی دیگر در زمرهٔ سخنوران بزرگ عرب محسوب می‌شوند. این موضوع - چنان که شاعر خود در یکی از ابیات با صراحت بیان می‌کند - شاید دلیل آن باشد که ناصر خسرو بر شعر فارسی و عربی تسلط کامل داشته است. ب. میزان توجه و علاقهٔ ناصر خسرو به همهٔ آنها یکسان نیست.

ج. این شاعران در سرودن قصیده توانمند و مشهور بودند.
د. مفاخره صبغهٔ اصلی تمام این ابیات است. ناصر خسرو در این اشعار گاهی خود را به این شاعران پرآوازه تشبیه می‌کند و زمانی خود را از آنان برتر می‌داند. به خوبی روشن است که یکی از انگیزه‌های اصلی شاعر از ذکر نام این سخنوران آن است که مرتبهٔ شعر خود را برجسته و بزرگ جلوه دهد.

ه. در این ابیات گرچه او گاهی به لفظ و ظاهر شعر توجه نشان داده، اما عمدهٔ علاقهٔ وی به مضمون و محتوای شعر است.

د. در میان این شاعران تنها کسایی در همهٔ ابیات مورد ذم و نکوهش واقع شده است. اینجا چند پرسش مطرح می‌شود که باید به آنها پاسخ داد: چرا ناصر خسرو از این شاعران یاد کرده است؟ چرا با شدت و حدت به نقد و رد اشعار کسایی پرداخته است؟ اگر واقعاً شعر کسایی بی‌ارزش و بهاست، چرا ناصر خسرو بیش از دیگران در شعر خود از وی نام برده

است؟ پرسش اول در مطالبی که تاکنون مطرح گردیده تا حدی جواب داده شده است، ولی پاسخ آن زمانی کامل می‌شود که به دو پرسش دیگر نیز پاسخ داده شود. برای رسیدن به این منظور ضروری است این بحث از منظر دیگری دنبال شود.

ناصرخسرو، به عنوان شاعر قرن پنجم، مانند بسیاری از هم‌عصران خود در قالب شعری قصیده هنرنمایی کرده است. قصیده از جمله قالبهای شعری است که به تقلید از شعر عربی وارد شعر فارسی شد. این قالب شعری، که ابتدا برای مدح و ستایش به کار می‌رفت به تدریج در لفظ و مضمون تکامل یافت و مفاهیم و مضامین متنوعی را دربرگرفت.^۱ در سیر قصیده‌سرایی در شعر فارسی تحولی تدریجی پدید آمد که بعد از آن کم‌کم درونمایه‌های زاهدانه و مذهبی در قصیده وارد گردید. این موضوع در شعر فارسی رواج یافت و با اقبال روبه‌رو شد. شاید بتوان کسایبی مروزی شاعر قرن چهارم را از اولین کسانی دانست که به‌طور جدی و فراگیر از شعر برای بیان مضامین دینی و زاهدانه بهره برد. او، که مذهب شیعه امامیه داشت، به منقبت اهل بیت نبوت پرداخت و زهدیات را در شعر فارسی وارد نمود.^۲ عوفی درباره او چنین می‌گوید: «کسایبی شاعری بود که کسای زهد در برداشت و کلاه فقر بر سر، غبار از عرصه دل به آستین تسلیم فرو رفته و گرد حرص از صحرای سینه به آب دو دیده درنشاند و اکثر اشعار او در زهد و وعظ است و در مناقب اهل بیت نبوت.»^۳

عبدالجلیل رازی نیز در قرن ششم هجری می‌گوید: «همه دیوان او مدایح و مناقب مصطفی و آل اوست.»^۴

این جریان ادبی در قرن پنجم هجری توسط شاعر مورد بحث ما، یعنی حکیم ناصرخسرو قبادیانی بلخی، پی‌گرفته شد و رونق یافت. در واقع ناصرخسرو در سرودن شعر شیوه‌ای را در پیش گرفت که پیش از او با ابتکار کسایبی آغاز شده بود.

از این رو ناصرخسرو را می‌توان از قصیده‌سرایانی دانست که با پیروی از کسایبی مروزی این قالب شعری را در مجرای اصلی خود یعنی مدح و ستایش به کار نگرفت و از آن برای بیان مقاصد دینی و زاهدانه استفاده کرد. شاعر یمگان روشن و مکرر در دیوان خود ویژگیهایی شعر و شاعر مطلوب را برمی‌شمارد و در مقابل خصائص شعر و شاعر نامطلوب

۱. نک سبک خراسانی در شعر فارسی، صص ۱۴۶ به بعد.

۲. درباره زهدورزی کسایبی نک: سیری در شعر فارسی، صص ۷-۸، سبک خراسانی در شعر فارسی، صص ۴۶۷ و ۵۰۸-۵۱۴؛ کسایبی مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او، صص ۳۱ به بعد.

۳. لباب الالباب، ۲/۳۳.

۴. النقص، تصحیح محدث ارموی، ص ۲۳۱ به بعد، به نقل از کسایبی مروزی، زندگی و...، صص ۲۵ و ۳۲.

را نیز معرفی می‌کند. از این رو ویژگیهایی را که ناصرخسرو برای شعر و شاعر برشمرده می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

ویژگیهای سلیبی. یا ویژگیهایی که در شعر و شاعر نباید وجود داشته باشد. ناصرخسرو در این باره می‌گوید که سخن و شعر ابزار مقدسی است که نباید از آن برای به دست آوردن دنیا استفاده کرد و آن را وسیله کسب معاش قرار داد:

نگر نشمری ای برادر گزافه به دانش دبیری و نه شاعری را
که این پیشه‌ها است نیکونهاده مر الفغدن نعمت ایدری را
دگرگونه راهی و علمی است دیگر مر الفغدن راحت آن سری را ...
اگر شاعری را تو پیشه گرفتی یکی نیز بگرفت خنیاگری را
تو بر پایی آنجا که مطرب نشیند سزد گر بی‌ری زبان جری را ...
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را که مایه است مر جهل و بدگوهری را
به نظم اندر آری دروغی طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را
پسندیده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را؟
من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را
(دیوان، ۱۴۲-۱۴۳)

با این اعتقاد وی به صراحت مدیحه‌سرایان را شعرفروش می‌خواند:

ای شعر فروشان خراسان شناسید این ژرف‌سخنهای مرا گر شعرآید
(دیوان، ۴۴۷)

از نظر او شاعرانی که شعرشان را در مدح شاهان و امیران ظالم به کار نگیرند، حکیمان‌اند و آن دسته از سخنوارانی که به مدح آنان می‌پردازند نادان‌اند و شایستگی ندارند که از حکمت بهره برند:

اگر تو سوی حکمت چونت فرمودند بگرایی

جهان زان پس به چشم تو به پزّ پشه نگراید ...

حکیم آن است کو از شاه نندیشد نه آن نادان

که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید

(دیوان، ۴۰)

بر حکمت میری ز چه یابید چو از حرص
فتنه غزل و عاشق مدح امرایید؟
یکتا نشود حکمت مر طبع شما را
تا از طمع مال شما پشت دو تایید

(دیوان، ۴۴۷)

او نه تنها مخالف آن است که شعر برای مدح ظالمان به کار رود، بلکه اعتقاد دارد شعر برای بیان مضامین و مفاهیم بی‌ثمر یا برای تغزل و عیش و نوش نیز نباید سروده شود. از این دیدگاه اشعاری که برای وصف زلف سیاه و چشم ازرق و موافق با طبع میگساران و عیاشان سروده شده بی‌ارزش است:

صفت چند گویی به شمشاد و لاله رخ چون مه و زلفک عنبری را؟
(دیوان، ۱۴۳)

کسی را که رود و می‌انده گسارد بود شعر من هرگز انده گسارش؟
(دیوان، ۳۳۶)

با پشت چو حلقه چند گویی وصف سر زلفک معلق؟
یک چند به زرق شعر گفتی بر شعر سیاه و چشم ازرق
(دیوان، ۴۵۱)

ویژگیهای ایجابی. یا ویژگیهایی که شعر و شاعر مطلوب باید از آنها برخوردار باشند. در نظر ناصر خسرو شعر مطلوب شعری است که بار عقل داشته باشد:

شهره درختی است شعر من که خرد را
نکته و معنی بر او شکوفه و بار است

(دیوان، ۴۹)

او اعتقاد دارد شعر باید با حکمت عجین باشد و تنها حکیمان می‌توانند شعر مطلوب و واقعی بسرایند. از این رو وی شعرش را معدن حکمت می‌داند و سروده‌های خود را بر اشعار کسانی که از حکمت بهره نبرده‌اند برتر می‌شمارد:

به شعر حجت پرگشت دفتر از حکمت

که خاطرش در بند است و معدن حکم است

(دیوان، ۴۰۹)

ای پسر شعر حجت از بر کن که پر از حکمت است همچو زبور

(دیوان، ۷۸)

بررس نیکو به شعر حکمت حجت زان که بلند است و قوی چون که قارن

(دیوان، ۱۷۰)

تو ای حجت به شعر زهد و حکمت سسوی جنت سخندان را جوازی

(دیوان، ۴۲۷)

زهد از مهمترین درونمایه‌هایی است که در سرتاسر شعر ناصر خسرو به کار رفته، تا حدی که وی شعر خود را شعر زهد می‌خواند و بر سرودن این نوع شعر مباحث می‌کند:

اگر اندوه دین است ای برادر در شعر حجت خوان

که شعر زهد او از جانت این اندوه بگسارد

(دیوان، ۲۰۴)

و اندر رضای او گه و بیگه به شعر زهد

مر خلق را به رشته کسب علم و حکمتش

(دیوان، ۱۸۱)

جز گفتن شعر زهد و طاعت صد شکر تو را که نیست کارم

(دیوان، ۱۷۰)

ای حجت زمین خراسان به شعر زهد جز طبع عنصرت نشاید به خادمی

(دیوان، ۴۵۹)

با این اشارات که در جای‌جای دیوان ناصر خسرو به چشم می‌خورد و ما برای اختصار از بیان همه آنها خودداری می‌کنیم، روشن می‌شود که این شاعر درباره شعر و اهداف و

وظایف شاعر دیدگاههایی دارد که با آرای بسیاری از معاصران و پیشینیان او متفاوت است. دامنه این اختلاف نظر بدانجا می‌رسد که گاه آنچه دیگران شعر مطلوب خوانده‌اند در نظر ناصر خسرو شعر به شمار نمی‌آید. چنان‌که گفته شد به کارگیری شعر، به‌ویژه قصیده، برای منقبت آل رسول (ص) و بیان زهدیات و اهداف دینی، پیش از ناصر خسرو شروع شده بود و این شاعر را می‌توان دنباله‌روی کسانی دانست. اشارات مکرر ناصر خسرو به کسانی می‌تواند دلیل توجه خاص او به این شاعر باشد. همچنین وجود مضامین مشابه در شعر دو شاعر و سرودن سیزده قصیده توسط ناصر خسرو به اقتضای اشعار کسانی دلیل دیگری برای توجه سخنور یمگان به شاعر اهل مرو محسوب می‌شود.^۱ از همه مهمتر آن که ناصر خسرو در همه ابیاتی که درباره‌ی کسانی سروده است در مقام مفاخره شعر خود را جانشین شعر او می‌داند. این موضوع دو واقعیت را آشکار می‌کند: اولاً شاعری می‌تواند جایگزین شاعر دیگری شود که میان آن دو مشابهت و سنخیت وجود داشته باشد. بی‌تردید ناصر خسرو میان شعر خود و شعر او مشابهتها و مجانسته‌های فراوانی می‌دید که مکرر از جایگزینی اشعار خود به جای سروده‌های کسانی یاد می‌کند:

گر سخنهای کسانی شده پیرند و ضعیف سخن حجت باقوت و تازه و برناست
بناو سخنهای او کهن گشت آن شهره‌مقالت کسبایی

ثانیاً در مقام مفاخره، شاعر سروده‌های خود را با شعر شاعرانی مقایسه می‌کند که آنها در عالم شعر جایگاه بلندی دارند و از این نظر بلند آوازه و مشهورند. ناصر خسرو نیز وقتی برای مفاخره از کسانی نام می‌برد، نشان می‌دهد که این شاعر هم در روزگار ناصر شهرت فراوان داشته و هم، به رغم انتفادهای تند، ناصر خسرو نیز برای وی اهمیت زیادی قائل بوده است. با این اوصاف تردیدی وجود ندارد که ناصر خسرو دنباله‌رو یا حداقل تحت تأثیر کسانی بوده است.

آخرین موضوعی که در اینجا باید بررسی شود آن است که اگر ناصر خسرو از کسانی تأثیر پذیرفته بود چرا با این شدت از او انتقاد کرده، تا حدی که گاه به نظر می‌رسد نسبت به او خصومت ورزیده است؟ علاوه بر آن که مفاخره اقتضا می‌کند که شاعر این گونه سخن بگوید احتمالاً عامل دیگری در این کار نقش مهمی داشته و آن اعتقادات کسانی مروزی

۱. در این باره نک: کسایی مروزی، زندگی و ...، ص ۴۳.

است. به نظر می‌رسد مهمترین عامل تعارض و مخالفت ناصر خسرو با کسایی اعتقادات مذهبی آنان باشد. کسایی به مذهب شیعه امامیه و ناصر خسرو شیعی اسماعیلی بود. تعارضی که میان شیعه امامیه و اسماعیلی وجود داشت سبب گردید ناصر خسرو، به رغم شایستگیها و آوازه فراوان کسایی، چنین بر او بتازد و به قدح و سرزنش وی پردازد. در واقع ناصر خسرو با دیگران تنها در مقام شاعری رقابت می‌کرد، اما با کسایی در دو میدان: یکی سخنوری و دوم اعتقادات مذهبی. رقابت در عرصه اعتقادات مذهبی از سوی ناصر خسرو چنان شدید و پررنگ شد که سبب گردید او با وجود تأثیر پذیری از کسایی اهمیت وی را در عرصه سخنوری نادیده بگیرد.

کتابنامه

- تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا، ترجمه عیسی شهابی، تهران ۱۳۵۴ ش.
- تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، تهران ۱۳۳۳ ش.
- تذکره الشعراء، دولتشاه سمرقندی، به کوشش محمد رضائی، تهران ۱۳۶۶ ش.
- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۷۰ ش.
- دیوان ناصر خسرو، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران ۱۳۷۰ ش.
- سبک خراسانی در شعر فارسی، محمدجعفر محجوب، تهران ۱۳۵۰ ش.
- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۵۸ ش.
- کسایی مروزی، زندگی، اندیشه و شعرا، محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۷۳ ش.
- لباب الالباب، سدیدالدین عوفی، به کوشش ادوارد براون، تهران ۱۳۶۱ ش.
- محیط زندگی و شرح احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران [بی تا].
- معجم الادبا، یاقوت حموی، بیروت ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی